**باسمه تعالی**

[ادامه (استثناء دوم از وجوب صلاة: صبیّ کمتر از شش سال) 1](#_Toc24877398)

**موضوع**: احکام اموات/نماز میّت /خصوصیّات

بسم الله الرّحمن الرّحیم 17/9/1395 – چهارشنبه – ج43

### ادامه (استثناء دوم از وجوب صلاة: صبیّ کمتر از شش سال)

بحث در این بود که نسبت به صبیّ، موضوع ستّ سنین است یا إذا عقَل است، نسبت بین این دو هم عموم و خصوص من وجه است؟

عرض کردیم مرحوم حکیم به برکت روایت محمد بن مسلم در باب أعداد الفرائض، مشکله روایات را حلّ کرده است؛ و فرموده با توجّه به این روایت می­گوئیم معنای اذا عقَل، در روایات اذا عقَل، ستّ سنین است، و در عطف در روایات (إذا عقَل و کان ستّ سنین)، عطف تفسیری است. بعد در ادامه فرمود و لکن صحیحه علی بن جعفر، جلوی این حلّ را می­گیرد؛ در صحیحه که علی بن جعفر از صبیّی که پنج سال دارد، سؤال کرد، حضرت فرمود إذا عقّل، نماز میّت بر او واجب است. مرحوم حکیم ضمیر (إذا عقَل) را به همان ابن خمس سنین برگردانده است؛ و فرموده پس این روایت، دلالت دارد بر وجوب نماز بر ابن خمس سنین، در صورتی که اذا عقل؛ پس ملاک عقَل است، و ستّ سنین، از ملاک افتاده است. و بعد فرموده اگر این را بر فرض عقل حمل بکنیم، و بگوئیم ولی این فرض، محقّق نمی­شود، مشکل حلّ می­شود؛ یعنی یا باید این روایت را حمل بکنیم، بر همین فرضی، و بگوئیم آن روایاتی که ستّ سنین را مطرح نموده است، غالب را بیان می­کند، یعنی غالباً در ستّ سنین، عقل محقّق می­شود، که حمل آن روایات بر غلبه، سبب می­شود که بگوئیم ملاک عقل است؛ و یا اینکه أخذ بکنیم به روایات ستّ سنین؛ و این روایت را بر این فرض، حمل نکنیم، که در این صورت، ملاک ستّ سنین خواهد بود. بعد فرمود اینکه آن روایات را بر غلبه حمل بکنیم، أسهل است؛ چون در آیات و روایات، بیان غالب، در مقام تحدید، امر متعارفی است، ولی حمل قید، بر مجرّد فرض، عرفیّت ندارد. البته نتیجه نگرفته که پس موضوع، إذا عقل است؛ ولی نتیجه حرف ایشان همین است، و یک فتأمل دارد، که کأنّ برایش صاف نبوده است.

و لکن این حرف مرحوم حکیم، نادرست است، در صحیحه، موضوع سؤال، صبیّ است، و بعد یک قیدی آورده است؛ (و هو ابن خمس سنین)؛ اگر حضرت می­فرمود (نعم اذا عقل)، حقّ با مرحوم حکیم بود، عرض ما این است (همانطور که ظاهر کلام مرحوم خوئی در تنقیح است)، که علی بن جعفر سؤال می­کند صبیّ نماز دارد، حضرت فرموده که (إذا عقل وجبت الصلاة) یعنی ندارد؛ (خود سائل هم با توجه به روایاتی که فرموده در ستّ سنین، عقل می­شود، فهمیده که خمس سنین نماز ندارد) آن وقت در یک روایت دیگر فرموده که إذا بلغ ستّ سنین، عقل است؛ اذا عقل به صبی می­خورد، نه به ابن خمس سنین. ثانیاً: این معنی که محتمل هست، اینکه مرحوم حکیم فرمود دوران امر هست که این روایت را بر فرض، حمل بکنیم، یا آن روایات را بر غلبه حمل بکنیم؛ میگوئیم دوران امر بین این دو نیست؛ بلکه دوران امر بین این است که ضمیر را به صبی بر بگردانیم، یا اینکه ستّ سنین را بر غلبه حمل بکنیم؛ که می­گوئیم بر عکس است؛ که می­گوئیم رفع ید از ظهور آنها در تحدید، یا حمل این روایت را بر صبیّ، به این معنائی که ما گفتیم، حمل آن روایات بر ظاهر خودش، أولی است، از حمل این روایت به اینکه عقل را بر ابن خمس، حمل بکنیم. ما به ظاهر قویّ آن روایات، که تحدید است، أخذ می­کنیم؛ غایة الأمر این روایت را بر این معنائی که فرضی نیست، حمل می­کنیم. لعلّ مرحوم حکیم هم که فرموده (فتأملّ) حرف مرحوم سیّد را قبول دارد، شاید در ذهنش این بوده که این حمل (حمل روایت محد بن مسلم بر فرض)، خیلی قوی نیست، و نمی­تواند مانع ظهور آن روایات شود. مرحوم سیّد با توجه به این روایات عدیده، فرموده که ستّ سنین، نماز دارد.

با وجود این روایات عدیده، لا مجال برای قول ابن أبی عقیل که می­گوید تا بالغ نشده است، نماز واجب نیست؛ مرحوم فیض هم در وافی، تکمیل کرده این حرف را که این نماز، تابع آن نماز است، اگر نماز در حقّش مشروع نیست، مثل قبل از شش سال، نماز علیه هم مشروع نیست؛ و بعد از شش سال که نماز مستحب می­شود، نماز علیه هم مستحب است؛ و بالغ که شد، نماز بر او واجب است، نماز علیه هم واجب می­شود. با وجود این روایات متضافره در اینکه در شش سال نماز واجب است، وجهی برای این حرف نیست، خصوصاً آن تعلیلی که آورده­اند که ابن أبی عقیل می­گوید نماز، استغفار و دعا است، و صبیّ استغفار و دعا ندارد؛ که این تعلیل، مضافاً که اجتهاد در مقابل نصّ است، درست هم نیست. تعلیل در این روایات، حکمت است؛ اولاً: بچه هم استغفار دارد، بعض خطایای صبیّ، تعزیر دارد، بالفرض تعزیر نداشته باشد، گناه که هست، اینها حکمت است، و لازم نیست که حتماً او گناه داشته باشد، حکم تابع این مؤدِّیات نیست؛ دعا که قطعاً صدق می­کند انسان دعا بکند که در آخرت خداوند به او مرتبه عالیه را بدهد. اینکه ابن أبی عقیل این نظر را مطرح کرده، و بعد مرحوم فیض تأیید کرده است، خلاف آن روایاتی است که می­گفت شش سال، نماز خوانده شود.

ألّلهم إلّا أن یقال: اینکه سؤال کرده­اند از صبیّ، متی یصلی علیه، در مورد اصل مشروعیّت است، نه وجوب؛ پس لالت بر وجوب ندارد. و مطلقات هم شامل صبی نمی­شود؛ مطلقات ما مثل معتبره طلحة بن زید بود، که جمله (حسابه علی الله) شامل صبی نمی­شود. یا روایتی که می­گوید (لا تدع صلاةً علی من کان من امّتی)، که صبی هنوز داخل در امّت نیست، گرچه أحکام اسلام را دارد.

و لکن این حرفها، خلاف ظاهر است. این هم جزء امّت و اهل قبله است، و هم آن روایاتی که می­گوید (یصلّی علیه) از همان نماز میّتی که معروف است واجب است، سؤال می­کند؛ اینکه حضرت در آن روایت فرمود این صبی نماز ندارد؛ و لکن برای اینکه مردم ما را قدح نکنند، بر این صبی، نماز می­خوانیم؛ که آنها (عامه) می­گویند همان نماز واجب بر بالغین، واجب است.

در مقابل، بعضی اطلاقات را قبول دارند، و لکن فرموده­اند در مقام دو روایت داریم، که مانع از این وجوب است.

مثل روایت هشام: «وَ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ شِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ حُسَيْنٍ الْحَرْسُوسِ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِنَّ النَّاسَ يُكَلِّمُونَّا وَ يَرُدُّونَ عَلَيْنَا قَوْلَنَا إِنَّهُ لَا يُصَلَّى عَلَى الطِّفْلِ لِأَنَّهُ لَمْ يُصَلِّ فَيَقُولُونَ لَا يُصَلَّى إِلَّا عَلَى مَنْ صَلَّى فَنَقُولُ نَعَمْ فَيَقُولُونَ أَ رَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَجُلًا نَصْرَانِيّاً أَوْ يَهُودِيّاً أَسْلَمَ ثُمَّ مَاتَ مِنْ سَاعَتِهِ فَمَا الْجَوَابُ فِيهِ فَقَالَ قُولُوا لَهُمْ أَ رَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ هَذَا الَّذِي أَسْلَمَ السَّاعَةَ ثُمَّ افْتَرَى عَلَى إِنْسَانٍ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ فِي فِرْيَتِهِ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَإِذَا قَالُوا هَذَا قِيلَ لَهُمْ فَلَوْ أَنَّ هَذَا الصَّبِيَّ الَّذِي لَمْ يُصَلِّ افْتَرَى عَلَى إِنْسَانٍ هَلْ كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا فَيُقَالُ لَهُمْ صَدَقْتُمْ إِنَّمَا يَجِبُ أَنْ يُصَلَّى عَلَى مَنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ الْحُدُودُ وَ لَا يُصَلَّى عَلَى مَنْ لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَا الْحُدُودُ».[[1]](#footnote-1)

ظاهر این روایت، خوب است، ولی سندش ناتمام است؛ حرسوسی، که به پنج وجه، ضبط شده است، در رجال هم مهمل است. محل شاهد در این روایت، عبارت (إِنَّمَا يَجِبُ أَنْ يُصَلَّى عَلَى مَنْ وَجَبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ الْحُدُودُ وَ لَا يُصَلَّى عَلَى مَنْ لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ لَا الْحُدُودُ) است؛ مشکلی که هست در این است که فرموده بر کسی که نماز و حدّ بر او واجب نیست، نماز نخوانید؛ زیرا شرط حدّ داشتن، بلوغ است. ظهور این روایت نسبت به عدم وجوب نماز، قبل از بلوغ، قویّ است، و اینکه بگوئیم مراد از حدود، تعزیرات است، غیر عرفی است.

مهم روایت دوم است، که موثقه عمار است. «وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَوْلُودِ مَا لَمْ يَجْرِ عَلَيْهِ الْقَلَمُ- هَلْ يُصَلَّى عَلَيْهِ قَالَ لَا- إِنَّمَا الصَّلَاةُ عَلَى الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ إِذَا جَرَى عَلَيْهِمَا الْقَلَمُ».[[2]](#footnote-2)

توضیحی در مورد سند روایت: کتابی که در دست ماست، در سند روایت دوم، فرموده مرحوم شیخ طوسی به سند خود از أحمد بن محمد بن یحیی، این را نقل نموده است، و بعد که به سند روایت سوم می­رسد فرموده که به سند خود از أحمد بن محمد ین یحیی، نقل نموده است؛ و اینکه در سند روایت چهارم فرموده (عنه) با توجه به سند قبل، مراد أحمد بن محمد بن یحیی است؛ و مرجع ضمیر در روایت پنجم هم با توجه به سند روایت سوم، أحمد بن محمد بن یحیی است.

ممکن است کسی بگوید اولاً: در این روایت گفته (الرجل)، و به کسی که کمتر از 15 سال، دارد، رجل نمی­گویند. ثانیاً: فرموده (إذا جری علیه القلم)، و از طرفی در روایات وقت جریان قلم را زمان احتلام دانسته­اند؛ پس با توجه به این روایت، باید بگوئیم که ملاک، بلوغ است. اگر این روایت دلالت داشته باشد، أظهر از روایاتی است که می­گفت ملاک شش سال است؛ چون این روایت، نصّ است در اینکه اگر 15 سال نشد، واجب نیست، و آن روایات، ظهور داشتند، که آنها حمل بر استحباب می­شوند.

اما بحث سندی، مرحوم خوئی،[[3]](#footnote-3) در روز اول درس، اشکال سندی کرده است، فرموده در بعض نسخ (نسخه عین الدوله)، أحمد بن محمد بن یحیی عن أحمد بن حسن بن علی بن فضال دارد، و در بعض نسخ مثل تهذیب و وافی محمد بن أحمد بن یحیی است، که اگر محمد بن أحمد باشد، مشکلی نداریم، ولی اگر احمد باشد، ایشان می­گوید آقا زاده­ای است که توثیق ندارد، و چون نسخه مردّد است، پس ما سند معتبر را احراز نکرده­ایم.

و روز دوم فرموده حقّ با آنهائی است که گفته­اند، موثقه عمار است؛ چون سندش درست است؛ اینکه گفته صاحب وسائل فرموده عنه یعنی عن أحمد بن محمد یحیی، این نادرست است؛ بعض نسخ وسائل محمد أحمد بن یحیی و نسخه تهذیب هم محمد بن أحمد بن یحیی است؛ چاپ عین الدوله، غلط است؛ اینکه وسائل (عنه) را به أحمد بن محمد زده است، نادرست است، چونکه أحمد بن محمد بن یحیی، نمی­تواند از أحمد بن حسن بن علی بن فضال روایت بکند؛ محمد بن أحمد بن یحیی می­تواند، چون هم طبقه است، و روایات کثیره­ای از ایشان هم دارد. نجاشی وقتی که به عنوان أحمد بن حسن بن فضال رسیده است، (در کتاب، حسن بن فضال دارد، (و ذلک لأن الحسن توفی) که غلط است) گفته مات در سال 260؛ وقتی که رسیده به عنوان أحمد بن محمد بن یحیی، گفته ابن أبی جِید، نقل کرده که روایت را أخذ کرده از أحمد بن محمد بن یحیی در سال 355، (اینجا هم اشتباه دارد که گفته أحمد از ابن أبی جید نقل کرده است)؛ و فاصله بین این دو تاریخین، 95 سال است، و باید حدأقل برای أحمد 110 سال فرض بکنیم، تا بتواند أحمد بن یحیی از او روایت بکند، چون باید حدّ أقل 15 سال داشته باشد، تا بتواند روایت بکند. که جزء معمّرین می­شود، در رجال این قضیّه هست که آنهائی که خیلی سنّ دارند، آنها را جزء معمّرین می­داند؛ در حال که هیچ کس ایشان را جزء معمّرین ثبت نکرده است. و عبارت (لا بد أن یکون أحمد حین ما یروی عن ابن أبی جید) این هم غلط است؛ باید (یروی عنه ابن أبی جید) باشد.[[4]](#footnote-4) ما أولاً: می­گوئیم این فرمایش دوم ایشان، درست است، و روز اول عجله کرده است که گفته تردید است. ثانیاً: می­گوئیم أحمد هم باشد، مشکلی ندارد.

اما از نظر دلالت، فرموده[[5]](#footnote-5) دلالتش تمام است، و هیچ راهی برای حلّش نیست؛ حلّی را که علماء آورده­اند، نپذیرفته است؛ و فرموده این روایت را چون خلاف روایات متواتره و سنّت قطعیّه است، باید آن را طرح نمود.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 100، باب 15، أبواب صلاة الجنازه، ح 3. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 97، باب 14، أبواب صلاة الجنازه، ح 5. [↑](#footnote-ref-2)
3. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، صص: 192 – 191 (و قد عبّر عنها في الحدائق بالموثقة، و الأمر كما أفاده بناء على نسخة التهذيب، و كذلك في الوافي، لأنها رويت فيهما عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدق بن صدقة عن عمار، و طريق الشيخ إلى محمد ابن أحمد بن يحيى صحيح كما أن الرواة موثقون. و لكنها في الوسائل المطبوع قديماً و حديثاً مروية عن أحمد بن محمد بن يحيى، و عليه تكون الرواية ضعيفة لأن طريق الشيخ إلى أحمد بن محمد بن يحيى ضعيف، كما أنه هو بنفسه غير موثق، و المظنون هو ما في نسخة التهذيب، لكنه مجرّد ظن لا اعتبار به لتردّد النسخة بين الأمرين، و معه لا يمكن الاعتماد على الرواية بوجه.

   تتمّة: ذكرنا أن رواية عمار قد نقلت في الطبعة الأخيرة و طبعة عين الدولة من الوسائل عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن، و في التهذيب و الوافي عن محمد بن أحمد بن يحيى، و بنينا على أن النسخة متعددة فلا يمكن الحكم باعتبار الرواية، إلّا أنه بعد المراجعة إلى ترجمة رجال السند ظهر أن الصحيح هو ما في التهذيب و الوافي دون ما في الوسائل، و ذلك لأن أحمد بن محمد بن يحيى لا يمكنه الرواية عن أحمد بن الحسن بن علي. و ذلك لأن أحمد بن الحسن توفي سنة مائتين و ستين و روى ابن أبي جيد عن أحمد ابن محمد بن يحيى في سنة خمسة و خمسين و ثلاثمائة، و الفاصل بين التأريخين خمس و تسعين سنة، و لا بدّ أن يكون أحمد حينما يروي عنه ابن أبي جيد قابلًا للرواية عنه و لنفرض أن عمره حينئذ خمس عشرة سنة، فإذا أُضيف ذلك إلى خمس و تسعين يكون المجموع مائة و عشر سنوات، و لازمه أن يكون أحمد بن محمد بن يحيى من‌ المعمرين، و هذا ليس معروفاً في ترجمته فلا يمكن أن يروي عن أحمد بن الحسن بن علي فالنسخة مغلوطة، و الصحيح ما في الوافي و التهذيب.

   و يؤيده ما حكي عن نسختين من الوسائل المطبوعة و بعض النسخ الخطية منها من موافقتها لما في التهذيب و الوافي، و عليه فالرواية موثقة، و تكون نسخة الوسائل في طبع عين الدولة و الطبعة الأخيرة مغلوطة، هذا كلّه بحسب السند). [↑](#footnote-ref-3)
4. - أقول: این اشکالات با توجه به نسخه­ای از تنقیح است که در دست استاد است، ولی در نسخه فعلی تنقیح، این اشکالات نیست، و تصحیح شده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 192 (و أما بحسب الدلالة فأيضاً للمناقشة فيها مجال، لأن ظاهر السؤال فيها هو السؤال عن أصل جواز الصلاة على المولود و مشروعيتها، و الإمام (عليه السلام) أجابه بقوله «لا» حيث نفى مشروعية الصلاة على الطفل قبل البلوغ، و قوله: «إنما الصلاة على الرجل و المرأة» شاهد عليه، لأنه لم يقل إنما يجب أو يستحب عليهما، و إنما أثبت عليهما أصل الصلاة، و دل على نفيه عن غيرهما.

   و عليه فيعارض هذه الموثقة جميع الأخبار المتقدمة البالغة حد التواتر و الدالّة على مشروعية الصلاة على الطفل قبل البلوغ وجوباً أو استحباباً، و لا وجه لحمل الرواية على نفي الوجوب بعد ظهورها في نفي الجواز و المشروعية، و معه لا بدّ من رد علم الرواية إلى أهلها. فما ذهب إليه ابن أبي عقيل و مال إليه المحدث الكاشاني و زعمه جمعاً بين الأخبار و أن الصلاة إذا كانت واجبة على الطفل تجب و إذا كانت مستحبة استحبت و إذا لم تشرع كما هو قبل بلوغه ست سنين لم تشرع، مما لا أساس له، و ما ذهب إليه المشهور هو الصحيح). [↑](#footnote-ref-5)